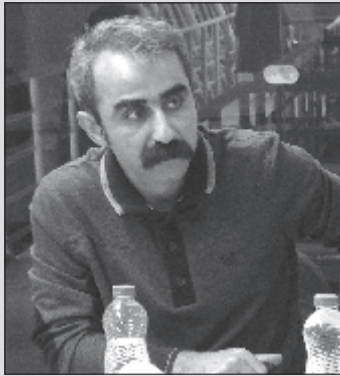


گفت و گو با محمود اخوان مهدوی نویسنده کتاب

استرآباد در قاب عبداله میرزا قاجار



مرکز تاریخ شفاهی
مؤسسه فرهنگی میرداماد



اشاره: کتاب «استرآباد در قاب عبداله میرزا قاجار» که جلد نخست از مجموعه‌ی آلبوم خانه استرآباد است در اسفندماه ۱۳۹۶ توسط نشر «بنام» وابسته به مؤسسه فرهنگی میرداماد گرگان، در قطع خشتی و در ۴۵۵ صفحه منتشر شده است. این کتاب نخستین کتاب مستقل از عکس‌های عبداله میرزا قاجار، دومین عکاس مشهور و پرکار ایرانی در دوره‌ی قاجار و نخستین کتاب در زمینه‌ی تاریخ عکاسی است که مفصلاً به نشانه‌شناسی و تحلیل تاریخی عکس‌ها

پرداخته و به عبارتی دیگر نخستین کتاب در این زمینه است که با نگاه کاملاً استنادی به بررسی عکس‌های تاریخی یک منطقه پرداخته است. یکی دیگر از ویژگی‌های این کتاب بخش تعلیقات آن است که به صورت دایره‌المعارفی الفبایی در پایان کتاب آمده و به ارائه مستندات تاریخی در مورد اسامی اشخاص، اماکن و همچنین رویدادهای تاریخی مرتبط با عکس‌های کتاب پرداخته است.

نویسنده‌ی این کتاب محمود اخوان مهدوی متولد ۱۳۶۰ گرگان است. وی سال‌های متمادی مطالعات خود را به صورت تخصصی بر روی اسناد و عکس‌های تاریخی، نسخ خطی و تاریخ شفاهی منطقه معطوف کرده و تاکنون چندین کتاب و مقالات متعددی از وی در مورد تاریخ استرآباد منتشر شده است.

با توجه به این‌که در دیباچه‌ی کتاب به طور مفصل ماجرای گردآوری عکس‌ها و تدوین کتاب درج و به نوعی تاریخ‌نگاری شده، در این گفت‌وگو قصد داریم بیشتر از ناگفته‌های مربوط به فعالیت‌های محمود اخوان که به طور مستقیم و غیرمستقیم منجر به گردآوری کتاب «استرآباد در قاب عبداله میرزا قاجار» شده بپرسیم و بشنویم.

چه انگیزه‌ای سبب شد تا شما به گردآوری مجموعه‌ی عکس‌های تاریخی و مطالعات در این حوزه گرایش پیدا کنید؟

من کار پژوهشی خودم را با بررسیِ نسخ دست‌نویسِ استرآباد شروع کردم و در حین مطالعاتی که در مورد تاریخ استرآباد داشتم با کتاب «از آستارا تا استارباد» تألیف مرحومان دکتر ستوده و مسیح ذبیحی آشنا شدم و ضمن این‌که با مطالعه‌ی متن اسنادِ مندرج در آن کتاب (جلدهای ۶ تا ۱۰ کتاب از آستارا تا استارباد) متوجه شدم در اسناد تاریخی هر منطقه اطلاعات ارزشمندی از تاریخ آن منطقه نهفته است، با خواندن مقدمه‌ی این کتاب متوجه شدم که اسناد این کتاب همگی در اختیار خانواده‌های قدیمی شهر گرگان بوده که توسط مرحوم مسیح ذبیحی جمع‌آوری و توسط مرحوم دکتر ستوده بازخوانی شده است. هم‌زمان ضمن بررسی نسخ دست‌نویس منطقه گاهی به نمونه‌های اسناد تاریخی که در لابه‌لای نسخ دست‌نویس بود برمی‌خوردم و درنهایت به فکر گردآوری و مطالعه‌ی اسناد تاریخی افتادم. در ضمن شناسایی و گردآوری اسناد تاریخی گاه‌گاهی به صورت پراکنده به عکس‌های تاریخی نیز برمی‌خوردم و مجموعه‌ی کوچکی از عکس‌ها و نگاتیوهای قدیمی را گردآوری کردم تا این‌که در سال ۱۳۷۹ برای ادامه‌ی تحصیل راهی کاشان شدم و تا سال ۱۳۸۴ بیشتر فعالیت من در حوزه‌ی گردآوری اسناد و نسخ دست‌نویس کاشان بود، اما در سال ۱۳۸۴ که به گرگان بازگشتم مجموعه‌ای از فعالیت‌های پژوهشی را برای خود تعریف کردم که یکی از آن‌ها گردآوری و پژوهش جدی بر روی عکس‌های قدیمی بود.

گویا عکس‌های عبدالله میرزا قاجار متعلق به آلبوم‌خانه کاخ گلستان بوده است، این عکس‌ها را از چه طریقی شناسایی و دریافت کردید؟

سال اول دانشگاه بودم که به دلیل نزدیکی کاشان به تهران، روزهایی که کلاس نداشتم به تهران می‌آمدم و در کتابخانه‌ها و کتاب‌فروشی‌های تهران پرسه می‌زدم. (البته اول این را بگویم که قبل از دانشگاه چند سالی به فهرست‌نویسی نسخ دست‌نویس کتابخانه مسجد جامع گرگان مشغول بودم و در آنجا با فهرست نسخ خطی دانشگاه تهران آشنا شدم و متوجه شدم نسخه‌های متعددی از دانشمندان و نویسندگان استرآبادی در دانشگاه تهران وجود دارد و به همین دلیل خیلی علاقه داشتم که به بخش نسخ خطی دانشگاه تهران راه پیدا کنم، اما برخلاف کتابخانه‌هایی مثل کتابخانه ملی ایران، ملی ملک، مجلس، آستان قدس و...، ورود به کتابخانه دانشگاه تهران بسیار مشکل بود و این کار برای من شده بود یک آرزو) روزهایی که به تهران می‌رفتم برای اقامت به خانه‌ی دخترعمه‌ام خانم عاصمه فندرسکی که به همراه دو فرزندش یک موسسه‌ی آموزشی - پژوهشی موسیقی را اداره می‌کرد می‌رفتم و بیشتر وقتم را با دو پسر او، آقایان سلمان و حسین سالک که هم سن و سال من بودند می‌گذراندم، یادم هست روزی سلمان سالک مشغول پیاده کردن یک سری نوار «ریل» از کلاس‌های درس کلنل علی‌نقی وزیر بود و آن ریل‌ها را از آرشیو دانشگاه تهران گرفته بود، همان موقع بود

که موضوع ورود به کتابخانه دانشگاه را با سلمان مطرح کردم و سلمان یکی از همکاران پژوهشی مؤسسه به نام آقای محسن محمدی را به من معرفی کرد که پایان‌نامه‌ی کارشناسی او در رشته‌ی موسیقی، تصحیح چندین رساله‌ی خطی موسیقی بود. سرانجام از طریق محسن محمدی با دکتر منصور صفت‌گل مدیر‌گروه تاریخ دانشگاه تهران آشنا شدم و ایشان سفارش مرا به خان سوسن اصیلی که آن موقع مسئول بخش نسخ خطی دانشگاه بود کرد و این آغاز رفت‌وآمد من به کتابخانه دانشگاه بود. یکی از روزها که به کتابخانه دانشگاه می‌رفتم به فهرست میکروفیلم‌های دانشگاه برخوردم و در آن‌جا عنوان عکس‌هایی از استرآباد را دیدم. میکروفیلم عکس‌ها را نگاه کردم، اما کیفیت چندانی نداشتند. از مسؤل بخش پرسیدم اصل این عکس‌ها کجاست؟ او گفت اصل آن‌ها در کاخ گلستان است. و از آن‌جا بود که من راهی کاخ گلستان شدم.

ظاهراً دسترسی به عکس‌های کاخ گلستان هم چندان کار آسانی نبود.

بله! چندین بار مراجعه کردم و به نتیجه نرسیدم و همان‌طور که در دیباچه‌ی کتاب نوشته‌ام حتی با سفارش‌نامه‌ی آقای امینی مدیر وقت میراث فرهنگی گرگان به آن‌جا مراجعه کردم اما بازهم نتیجه نداد و این پیگیری‌ها حدود ۶ سال طول کشید تا این‌که سرانجام در سال ۱۳۸۵ با هماهنگی آقای ربیعی مدیرکل وقت میراث فرهنگی استان گلستان، بخشی از عکس‌های استرآباد را از کاخ گلستان گرفتم.

یعنی الآن هم اگر پژوهشگری بخواهد برای دریافت عکس به کاخ گلستان مراجعه کند با همین مشکلات مواجه است؟

البته الآن دیگر نه! الآن آلبوم‌خانه‌ی کاخ گلستان بسیار سامان یافته است. مخصوصاً که دریافت عکس‌های استرآباد هم آسان‌تر شده و هم با هزینه‌ی بسیار اندک قابل دریافت است، چون ما برای نخستین بار عکس‌های مربوط به استرآباد را سفارش دادیم و آن موقع از روی آن‌ها عکس‌برداری شد و اکنون نگاتیو این عکس‌ها موجود است. الآن اگر کسی مراجعه کند تنها هزینه‌ی چاپ عکس از روی نگاتیو را می‌دهد و نیازی نیست که هزینه‌ی عکس‌برداری را هم پرداخت کند.

دقیقاً چند سال روی عکس‌های عبدالله میرزا کار کردید؟

درواقع از زمانی که عکس‌ها را از کاخ گلستان دریافت کردم، کار پژوهشی روی این عکس‌ها را هم شروع کردم، اما این‌که بگویم دقیقاً چه مدت این کار طول کشید نمی‌توانم بگویم. اگر بخواهم زمان مفیدی که برای این کتاب گذاشتم را بگویم، شاید حدود سه سال باشد، اما من حدود ۱۹ سال، یعنی کل عمر پژوهشی‌ام را پای این کتاب گذاشتم. چنان‌که وقتی می‌گویند مرحوم دکتر ستوده در سن ۸۰ سالگی دو سال روی فلان کتاب کار کرده، درواقع این دو سال یک پشتوانه‌ی شصت و اندی ساله نیز دارد. از طرف دیگر با چاپ این کتاب، کار من با عبدالله میرزا و عکس‌های او تمام نشده، یعنی الآن هم که از زمان تحویل فایل کتاب به

چاپخانه و انتشار آن چند ماهی می‌گذرد، هنوز کار من با این کتاب تمام نشده و اگر همین الان بخواهم کتاب را تجدید چاپ کنم تغییرات زیادی در آن انجام شده است و مسلم بدانید که در چاپ‌های سوم و چهارم و ... هر کدام کتابی کامل‌تر و پخته‌تر خواهد بود.

یعنی ممکن است در چاپ‌های بعدی حجم کتاب بسیار بیشتر شود؟

ممکن است. دقیقاً نمی‌دانم. تأکید من بر سیر تکاملی و پختگی کتاب است و تکامل و پختگی کتاب لزوماً منجر به افزایش حجم آن نمی‌شود. چه بسا ممکن است با حجم کتاب رابطه‌ی معکوس داشته باشد. به عبارت دیگر من اعتقاد دارم پژوهشگر جوانی مثل من، نوشته‌اش باید همراه و پایه‌ی خودش به تکامل برسد. همان‌طور که در بحث سخن گفتن یک انسان، تکامل و پختگی تنها در آن نیست که بداند که چه بگوید بلکه باید به آن‌جا برسد که بداند چه چیزی را نباید بگوید، در مورد یک نویسنده هم همین‌طور است. شاید زمانی به این پختگی برسیم که بدانیم نوشتن چه چیزهایی در کتابم ضرورت ندارد و در نهایت آن‌ها را حذف کنم، در این صورت اتفاقاً پختگی این کتاب با کم شدن حجم آن توأم خواهد بود.

ببینید من کتاب را همانند یک موجود زنده می‌دانم که یک زمانی نطفه‌اش بسته می‌شود، رفته‌رفته رشد می‌کند، به تکامل و در نهایت به پختگی می‌رسد. چنین کتابی زنده و نامیرا خواهد بود. در مورد این کتاب هم از زمانی که ایده‌اش در ذهن من نقش بست، نطفه‌اش بسته شد با نخستین انتشار متولد شد و اکنون رو به پختگی حرکت می‌کند.

بنابراین با این نوع تفکر شما احتمالاً کتاب‌های زیادی منتشر نخواهید کرد و شاید با این نوع تفکر تنها به همین کتاب بسنده کنید.

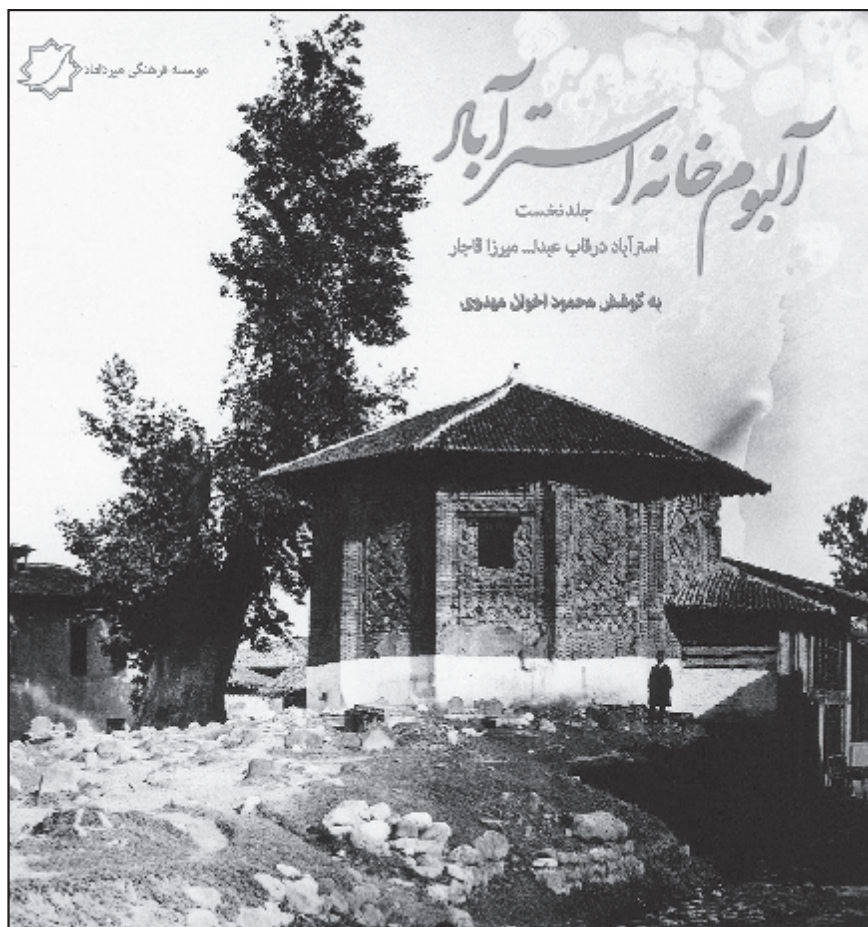
مسلماً اعتقاد به این ندارم که یک پژوهشگر و نویسنده باید کتاب‌های متعدد و زیادی از خود به‌جا بگذارد، اما به یک کتاب هم بسنده نخواهم کرد. انسان موجودی چندوجهی است و با توجه به همین ویژگی من روی چند کار و چند موضوع به‌صورت هم‌زمان کار می‌کنم. چه بسا حین کار کردن روی موضوعی دیگر به مطالبی در مورد این کتاب برمی‌خورم و در پرونده‌ی آن می‌گنجانم چراکه پرونده‌ی آن همیشه باز است.

با توجه به این نوع تفکر شما، وقتی نویسنده‌ای فوت می‌کند، کتاب او هر قدر هم که کامل و پخته باشد، چون دیگر نویسنده‌اش نیست که روی آن کار کند، آن کتاب هم می‌میرد؟

خیر! به هیچ وجه! این جسم ما است که میرا است، اما روح ما در اثر جاودانه‌ای که آفریده‌ایم جاری است و مسیر تکاملی خود را طی می‌کند، اما با پژوهشگر و نویسنده‌ای تازه‌نفس. ببینید! مهم این است که من پژوهشگر پی‌کارم را درست بریزم و اسکلت آن را درست و استوار بنا کنم. اگر این چنین باشد، کارم جاودانه است و حتی اگر خودم هم نباشم دیگران آن را در مسیر تکامل حرکت خواهند داد. برایتان از آثار و منابع مکتوب مربوط به جرجان و استرآباد مثال می‌زنم؛ ببینید سهمی جرجانی در قرن پنجم کتاب تاریخ جرجان را نوشت و ۹۰۰ سال بعد این کتاب به چاپ رسید و اکنون ده‌ها چاپ از آن موجود و چندین بار

ترجمه به فارسی شده است، بنابراین این کتاب زنده است. اکنون خود همین مؤسسه میرداماد مشغول کار کردن روی سفرنامه‌های مربوط به استرآباد، کتاب مخبرات استرآباد، جلد‌های ۶ تا ۱۰ از آستارا تا استرآباد و ده‌ها منبع دیگر است. همگی این کتاب‌ها زنده‌اند و سیر تکاملی خود را طی می‌کنند، هرچند که نویسندگان آن‌ها سال‌ها و بعضاً قرن‌هاست که مُرده‌اند. کتاب شما دو وجه دارد؛ یکی عکس‌های آن و یکی هم متن پژوهشی، فکر می‌کنید چقدر از کسانی که این کتاب را تهیه می‌کنند متن کتاب را می‌خوانند؟

اگر بخواهم صادقانه بگویم، با توجه به معضلاتی که امروزه در حوزه‌ی کتاب‌خوانی داریم، اگر وجه عکس این کتاب نبود، شاید اصلاً کسی این کتاب را دستش هم نمی‌گرفت و الآن هم خیلی‌ها که این کتاب را تهیه کرده‌اند بیشتر برای دیدن عکس‌هایش بوده تا متن آن و چه‌بسا که هیچ‌وقت متن آن را هم نخوانند. یادم هست وقتی این کتاب چاپ شد، دوستی به این موضع که شاید تنها عده‌ی معدودی متن کتاب را بخوانند اشاره کرد و من هم حرف



او را تأیید کردم. آن دوست در ادامه پرسید: «با این وجود آیا می‌ارزید که این قدر وقت و انرژی صرف کنی برای کتابی که اغلب مخاطبان فقط عکس‌هایش را می‌بینند و شاید تعداد انگشت‌شماری باشند که متن آن را بخوانند؟» در جواب گفتم: «من این کتاب را در اصل برای همان تعداد انگشت‌شمار نوشته‌ام و اگر وسواسی هم به خرج داده‌ام برای همان گروه اندک بوده است چون اساساً نویسنده می‌نویسد که بخوانند.» اما چیزی که هست همیشه سعی می‌کنم موضوعاتی انتخاب کنم و آن موضوعات را به شیوه‌ای ارائه دهم که هم مخاطب خاص داشته باشد و هم مخاطب عام.

صحبت از وسواس شد، گویا شما در انتشار این کتاب وسواس زیادی داشته‌اید، که شاید یک نمونه‌ی آن نام سه نفر به‌عنوان ویراستار در بخش شناسنامه‌ی کتاب است.

متأسفانه بله! وسواس، آن هم از نوع زیادش که من در کارم به آن مبتلا هستم اصلاً چیز خوبی نیست و گاهی اوقات نتیجه‌ی معکوس می‌دهد. به‌عنوان مثال من تا آخرین دقایقی که فایل کتاب را به چاپخانه ارسال کردند، مشغول تغییر متن بودم و همین امر هم باعث شد در آخر کار اشتباهات کمی (در حد یکی دو کلمه) در متن رخ دهد. اساساً وجود نام سه نفر ویراستار هم به همین دلیل است؛ از سال ۱۳۹۴ که به آقای خواجه‌نژاد مدیر موسسه میرداماد، کتاب را تمام‌شده اعلام کردم، تا زمان چاپ کتاب ده‌ها بار متن کتاب را تغییر دادم و هر بار هم غیر از این که متن را برای نمونه‌خوانی به کسی می‌دادم، در آخر می‌دادم یک ویراستار متن را ویراستاری کند. در واقع این سه ویراستاری که نامشان در شناسنامه کتاب آمده هر کدام بخشی از متن را که تغییر یافته بود ویراستاری کرده‌اند. جا دارد که در این زمینه سپاسگزاری خودم را از صبر، شکیبایی و همراهی آقای خواجه‌نژاد اعلام کنم که بسیار اذیت شدند.

یکی از معضلات کتاب‌های جدید، بحث عدم ویراستاری آن‌ها است، شما به چه میزان به ویراستاری کتاب اعتقاد دارید؟

نگاه کنید! بخواهم بی‌پرده سخن بگویم، کتاب‌هایی که در یک دهه‌ی اخیر چاپ و منتشر می‌شوند مشکلاتی بیش از این‌ها دارند که البته بخشی از این مشکلات مربوط به مشکلات فرهنگی مملکت ماست. متأسفانه ما در این سال‌ها شدیداً با کتاب‌سازی مواجه هستیم و می‌بینیم که هرکسی با کمترین میزان سواد و دانش چندین عنوان تألیف دارد البته الآن من نمی‌خواهم راجع به این موضوع صحبت کنم چون بحث مفصلی است. اما در مورد کتاب‌هایی که از لحاظ محتوایی قوی و استخوان‌دار هستند هم ما مشکلاتی داریم؛ اغلب این کتاب‌ها در بحث نوع ارائه مشکل دارند و این مشکل تنها مربوط به ویراستاری نیست. البته که ویراستاری بسیار مهم است و من اعتقاد دارم ابتدا باید متن کتاب توسط اشخاصی نمونه‌خوانی شده و با منابع مورد استفاده تطبیق داده شود و سپس یک ویراستار فنی کتاب را از نظر محتوایی ویرایش کند و بعد یک ویراستار ادبی املا و نثر کتاب را اصلاح کند و در آخر یک ویراستار علائم ویرایشی را اعمال کند. هیچ‌گاه خود نویسنده نمی‌تواند متن خودش

را نمونه‌خوانی و ویرایش کند و بیشتر آن متن را حفظ است و خیلی ایرادها از دید او پنهان می‌ماند. بعد از انواع ویراستاری، بحث صفحه‌آرایی، کتاب‌آرایی و طراحی جلد مهم است و بعد از آن کیفیت کاغذ و چاپ و صحافی کتاب حائز اهمیت است. چه‌بسا متون ارزشمندی که به دلیل ضعف در ارائه‌ی کتاب، ضایع شده‌اند. البته در مورد همین کتاب عبدالله میرزا هم هرچند نظر عموم بر این است که کیفیت ارائه کتاب مناسب است، اما خودم اعتقاد دارم که می‌توانست بهتر از این باشد، اما به دلیل همان وسواس زیادی که روی متن داشتم بخشی از اصول مربوط به ارائه کتاب فدای متن شد که از این بابت از مخاطبان پوزش می‌خواهم. به اعتقاد بنده علاوه بر این که رعایت اصول ارائه کتاب (ویراستاری، صفحه‌آرایی، طراحی جلد، چاپ و صحافی) از ملزومات است، به‌نوعی احترام به دانش، احترام به مخاطب و درنهایت احترام به خود نیز محسوب می‌شود.

با توجه به این که روش پژوهش در این کتاب در نوع خود جدید و بدیع است، بفرمایید که آیا شما در تألیف این کتاب الگوی خاصی داشته‌اید یا خیر؟

البته روش کار این کتاب روش جدیدی نیست و در کتاب‌های پژوهشی تاریخی نمونه‌های متعددی از آن وجود دارد، اما تازگی آن در این است که تاکنون در انتشار یک مجموعه عکس کمتر این کار را کرده‌اند. الگوی اصلی من در این کار، کتاب ۳جلدی «تاریخ چهل‌ساله ایران»، «لقاب و مناصب عصر قاجار و اسناد امین‌الضرب» و کتاب‌هایی از این دست بود که اعلام اشخاص را استخراج کرده، برای هرکدام توضیحاتی نوشته و به‌صورت الفبایی تنظیم کرده‌اند. اما من در این کتاب علاوه بر اعلام اشخاص، اعلام جغرافیایی و عنوان برخی رویدادها را نیز آورده‌ام و البته در طی این سال‌ها تجربه‌ی همکاری با مجموعه‌ی «دانشنامه گلستان» هم در تدوین تعلیقات این کتاب بی‌تأثیر نبوده است. البته تعلیقات این کتاب با دانشنامه گلستان یک تفاوت عمده دارد و آن این است که در دانشنامه گلستان ذیل هر مدخل یک مقاله نوشته‌شده و در این کتاب ذیل هر مدخل، متن منابع موجود گردآوری شده است.

به نظر خود شما وجود این کتاب چه اهمیت و یا به عبارتی چه ضرورت و اولییتی دارد؟

همان‌طور که قبلاً گفته شد این کتاب دو وجه عمده دارد و به همین نسبت مخاطب آن نیز می‌تواند دو گروه عمده باشند، یعنی مخاطب خاص و مخاطب عام. ضرورت این کتاب برای مخاطب عام برمی‌گردد به مسائل هویتی و بحران بی‌هویتی که امروزه شدیداً دچار آن هستیم. برای مخاطب خاص هم این کتاب به‌عنوان یک منبع و مرجع است. از طرفی من به‌واسطه‌ی این که در ده سال اخیر نمایشگاه‌های متعددی از عکس‌های تاریخی گرگان برگزار کرده‌ام، رفتار بازدیدکنندگان و نیاز آن‌ها به برخی محرک‌های ملموس و قابل درک هویتی مانند عکس‌های تاریخی را دریافته‌ام. از سوی دیگر به‌عنوان یک پژوهشگر تاریخ محلی نیاز به تولید منابع دست‌اول را خوب می‌دانم. چراکه این کتاب می‌تواند برای پژوهشگرانی که در حوزه‌های تاریخ استرآباد، تاریخ معماری، تاریخ هنر، تاریخ عکاسی، تاریخ نظامی،

مردم‌شناسی، تاریخ طبیعی و... پژوهش می‌کنند مفید باشد. بنابراین به نظر من وجود این کتاب هم برای مخاطب عام و هم برای مخاطب خاص ضرورت است. احساس می‌شود شما با این کار دقیق و مفصلی که روی عکس‌های عبدالله میرزا انجام داده‌اید، ایده یا حرف خاصی داشته‌اید و یا شاید خواسته‌اید الگویی از یک کار پژوهشی ارائه دهید، آیا این برداشت درست است؟

بله! همین‌طور است. ببینید من از زمانی که این عکس‌ها را از کاخ گلستان به گرگان آوردم، هم در نمایشگاه‌های متعدد به نمایش گذاشتم و هم در اختیار پژوهشگران و دانشجویان قرار دادم که برخی از آن‌ها در کتاب‌ها و آثار خود این عکس‌ها را منتشر کرده‌اند. اما این که خودم آمده‌ام و عکس‌های یک عکاس را به صورت مستقل با توضیحات و تعلیقات مفصل منتشر کرده‌ام، چند دلیل داشته‌است؛ نخست این که من به عنوان یک پژوهشگر در قبال آلبوم‌خانه کاخ گلستان به عنوان مرکزی که اصل این عکس‌ها را داشته و در اختیار من قرار داده مسئولیتی داشته‌ام و خواسته‌ام حقوق معنوی آلبوم‌خانه کاخ گلستان یک‌بار و به صورت رسمی رعایت شود. هرچند که خودم در تمام نمایشگاه‌هایی که برگزار کرده‌ام نام آلبوم‌خانه گلستان را نوشته‌ام و به کسانی هم که این عکس‌ها را داده‌ام تأکید کرده‌ام که نامی از من نیاورند و نام آلبوم‌خانه گلستان را به عنوان مأخذ این عکس‌ها درج کنند، ولی برخی در این زمینه کوتاهی کرده‌اند. علاوه بر این من به عنوان کسی که در حوزه تاریخ استرآباد پژوهش می‌کنم در قبال عبدالله میرزا قاجار و هر عکاس دیگری که از عکس‌های او استفاده می‌کنم مسئول هستم و باید نام او را تمام و کمال در ذیل عکس‌ها درج کنم. از طرف دیگر بررسی عکس‌های یک عکاس در یک مجموعه، امکان رعایت دقت و ظرافت در تحلیل عکس‌ها را ایجاد می‌کند. علاوه بر همه‌ی این موارد متأسفانه از آن‌جا که در سال‌های اخیر استفاده از اسناد در پژوهش‌های تاریخی رواج پیدا کرده، برخی پژوهشگران بدون این که بتوانند یک سطر از یک سند را بخوانند و یا آن را تحلیل کنند از عکس‌ها و اسناد به عنوان عنصر تزئینی در کتاب استفاده کرده و می‌خواهند این گونه القاء کنند که اثری که تألیف کرده‌اند سندمحور است، بنابراین با توجه به این که یکی از مسببین رواج استفاده از اسناد در گرگان خود من بوده‌ام، این وظیفه را بر دوش خود احساس کردم که باید ارزش استنادی عکس و نحوه‌ی تحلیل و برخورد با داده‌های آن را به گونه‌ای نشان دهم.

آیا به نظر خود شما کتاب «استرآباد در قاب عبدالله میرزا قاجار» کتاب ایده‌آل و موفق بوده است؟

ایده‌آل نه! اما مطلوب است. به هر صورت من تلاش خودم را کرده‌ام و قضاوت در مورد آن نیاز به زمان دارد.